

نمایش «مردی برای تمام فصول»، نمایشی از «اخلاق و وظیفه‌گرا»

نیما افراسیابی

✓ منتشر شده در ماهنامه علمی-تخصصی اطلاعات حکمت و معرفت، سال نهم، شماره ۱۲، پیاپی ۱۰۷، اسفند ماه ۱۳۹۳

۱- مقدمه^۱

از اواسط آبان تا اوایل دی ماه، نمایش «مردی برای تمام فصول» به کارگردانی بهمن فرمان‌آرا؛ در تالار وحدت اجرا شد. این نمایش بر اساس نوشته رابرت بولت^۲ بوده که سال‌ها پیش نسخه‌ی سینمایی آن نیز به کارگردانی فرد زینه‌مان ساخته شد، و اسکار بهترین فیلمنامهٔ اقتباسی را برای رابرت بولت به ارمغان آورد. محور داستان مذکور، بر اساس کشمکش است که بین هنری هشتم (پادشاه انگلستان) و سِر تامس مور (صدراعظم انگلستان) رخ می‌دهد. پادشاه انگلستان می‌خواهد بر خلاف قوانین کشور و کلیسا، اقداماتی (از جمله طلاق ملکه و ازدواج مجدد) انجام دهد، اما تامس مور که انسانی متعهد به وجدان خویش و پایبند قانون است، با بخشی از خواسته‌های هنری هشتم همراه نمی‌شود، و جانش را از دست می‌دهد.

فرمان‌آرا در گفتگویی اشاره می‌نماید که جذابیت اجرای این نمایشنامه برای او، در دو دغدغه‌ی اصلی آن نهفته است: پاسداشت از وجدان اخلاقی و رعایت قانون^۳. اما سوال این است که، رفتار تامس مور این نمایشنامه (تامس موری که رابرت بولت ساخته^۴) را بر اساس چه مدل اخلاقی‌ای می‌توان تبیین و توجیه کرد؟ یا مبانی تئوریک رفتار اخلاقی تامس مور چیست؟ آیا نقدی بر آن‌ها وجود دارد؟ دو منتقد نامبردار جامعه سینمایی ایران^۵، درباره نسخه سینمایی «مردی برای تمام فصول» می‌گویند: «در طول تاریخ سینما، فیلمی نداریم که این میزان اخلاق‌گرایی مشخص و حتی ارائه طریق‌های روشن برای نوع زیستن و انسان بودن داشته باشد و متقاعدکننده، اثرگذار و...هم باشد...بعید می‌دانم حتی کسانی که به شدت مخالف اعتبار هنری و زیبایی‌شناختی این فیلم هستند، در اعتبار اخلاقی و انسانی ویژه تامس موری که در این فیلم تصویر می‌شود، سر سوزنی شک داشته باشند...مگر این که اصلاً به شکل وارونه معیارهای اخلاقی او معتقد باشند. یعنی ردیلت‌ها را به خاطر این که مایه زرنگی است، فضیلت بدانند...که حتی در این

^۱ پیش از انتشار این مقاله، استاد مصطفی ملکیان، دکتر سروش دباغ، مهسا حکاک، کاوه بهبهانی، یاسر میردامادی، سهیل مستجابیان و کوشا افراسیابی عزیز، پیش‌نویس آن را خواندند، و مرا از نقد و نظر و لطف خویش بهره‌مند نمودند، از مهر و توجه ایشان بسیار سپاسگزارم. بخشی از ملاحظات دریافتی را در این نوشته لحاظ نکرده‌ام، پس اگر کاستی‌هایی در مقاله مشاهده می‌شود، مسئولیت آن‌ها تماماً به عهده نگارنده می‌باشد.

^۲ مردی برای تمام فصول، رابرت بولت، ترجمه فرزانه طاهری، نشر قطره، ۱۳۹۳.

^۳ پرده که بالا رفت تو هستی و هزار چشم خیره: گفتگو با بهمن فرمان‌آرا، خبرگزاری مهر، ۱۸ آذر ۱۳۹۳.

^۴ در این نوشته، مبانی تحلیل و نقد؛ رفتار اخلاقی تامس موری است که در نمایشنامه‌ی رابرت بولت در قرن بیستم ساخته شده است، و نه تامس موری که در قرن شانزدهم زندگی می‌کرده. اینکه این اثر چقدر باید به تاریخ وفادار می‌ماند، یا آیا موجه است که تامس مور نمایشنامه با تامس مور تاریخی تفاوت داشته باشد؟ موضوعی نیست که در این نوشته به آن پرداخته شود.

^۵ گفتگوی علی معلم و امیر پوریا درباره «مردی برای تمام فصول»: خائن، بدتر از دشمن است!، مجله دنیای تصویر، آبان ماه ۱۳۸۱.

صورت هم آن را به هیچ وجه، به صراحت ابراز نمی‌کنند. چون تشخیص می‌دهند که ملاک‌های منفی و ضداخلاقی را فقط در خفا می‌توانند قابل دفاع بدانند و در انظار عموم، اگر از آن دم بزنند، چیزی از وجاهت شخصیتیشان باقی نمی‌ماند. در واقع، می‌خواهم بگویم کسی اعتبار اخلاقیات رفتاری و گفتاری تامس مور را نفی نمی‌کند، چون در این صورت اصلاً انسانیت و ماهیت اخلاقی وجود خودش را نفی خواهد کرد». ولی آیا رویکرد چنین منتقدهایی موجه است؟ آیا تمام مخاطبان «مردی برای تمام فصول» درباره مشی اخلاقی او «متقاعد» می‌شوند؟ آیا واقعاً مشی تامس مور، «طریقی روشن برای نوع زیستن و انسان بودن» است؟ آیا به «اعتبار اخلاقی ویژه تامس موری که در این متن وجود دارد، سر سوزنی نمی‌توان شک داشت»؟ آیا هر کس «اعتبار اخلاقی مور را نفی کند، رذل و ضداخلاق است و انسانیت و ماهیت اخلاقی وجود خودش را نفی خواهد کرد»؟ آیا در جهان اخلاق‌شناسی، تنها یک رویکرد اخلاقی وجود دارد؟

در این مقاله سعی می‌کنم با تبیین و تحلیل مواضع اخلاقی تامس مور، نسبت رویکرد او را با جغرافیای اخلاق‌شناسی مشخص نمایم، نقدهای مربوط به چنین گرایش اخلاقی را بیان نمایم، به داوری نسبت به وجوهی از این نمایش پردازم و به سوال‌های فوق پاسخ بگویم (از منظر خویش).

در نقد این تئاتر، ساختار بحث و ارجاعات به نمایشنامه و کتب و مقالات اخلاق‌شناسی را به گونه‌ای آورده‌ام که اگر شخصی این نمایش قابل تأمل و زیبا را هم ندیده است، با مراجعه به آن‌ها، بتواند از این نوشته استفاده کند.^۷

۲- نظام‌های اخلاقی

جهت ترسیم جغرافیای اخلاق‌شناسی، می‌توان آن را به «چهار گروه عمده زیر تقسیم نمود:

- ۱- اخلاق تحلیلی یا فرااخلاق یعنی مجموعه‌ای از مباحث درباره‌ی اخلاق که جنبه‌ی مفهومی دارند. اهم این مباحث عبارتند از: الف) معناشناسی الفاظ و مفاهیم اخلاق. ب) تحلیل گزاره‌های اخلاقی. ج) معرفت‌شناسی اخلاقی.
- ۲- اخلاق دستوری یا هنجاری، یعنی مجموعه‌ای از مباحث در اخلاق که جنبه‌ی مصداقی دارند. اهم این مباحث عبارتند از: الف) چه اموری خوب یا بد هستند؟ ب) آیا وظیفه مقدم بر ارزش است؟ ج) معنای زندگی چیست و چه باید باشد؟ د) آیا حقوق طبیعی‌ای وجود دارند؟ ه) در اوضاع و احوال خاص چه باید کرد یا نباید کرد؟ (اخلاق کاربردی).
- ۳- اخلاق توصیفی، یعنی مجموعه‌ای از مباحث در این باب که چه قواعد اخلاقی‌ای عملاً در جامعه‌ای خاص یا در میان همه انسان‌ها رایج و مشترک‌اند؟
- ۴- علم النفس اخلاقی، یعنی مجموعه‌ای از مباحث فلسفی، و احیاناً تجربی، ناظر به امور نفسانی و روانی‌ای که آدمی در مقام فاعل یا داور اخلاقی، با آن‌ها سر و کار می‌یابد»^۸.

^۷ این نقد براساس اجرای ۴ دی ۱۳۹۳ نوشته شده است.

^۸ سعی نموده‌ام این مقاله را به نحوی نیز پیش ببرم که برای خواننده‌ای که نه اجرای فرمان‌آرا را دیده است، و نه به نمایشنامه دسترسی دارد و نه نسخه‌ی سینمایی آن را دیده است، تا حدی قابل استفاده باشد.

^۹ مهر ماندگار، مصطفی ملکیان، نگاه معاصر، ۱۳۸۵، صص ۱۳ تا ۱۶.

همان طور که مشاهده شد، در اخلاق هنجاریست که درباره شاخص‌های تمییز اعمال موجه اخلاقی از اعمال ناموجه بحث می‌شود، و در واقع، می‌خواهیم بدانیم چه اموری از لحاظ اخلاقی خوب و چه اموری بد هستند و باید چگونه (و با چه اصولی) زندگی کنیم. یعنی تعیین اصول کلی برای تعیین درست و نادرست. در نتیجه، با همین عینک اخلاق هنجاریست که به بررسی این نمایش و رویکرد اخلاقی تامل مور نشسته‌ام.

بنا بر یک تقسیم‌بندی در اخلاق هنجاری می‌توان از سه گرایش عمده سراغ گرفت: اخلاق نتیجه‌گرا، اخلاق وظیفه‌گرا و اخلاق فضیلت‌گرا. نتیجه‌گرایان، هیچ کاری را به خودی خود نه خوب می‌دانند و نه بد، و برای سنجش عمل اخلاقی به آثار و نتایج آن توجه می‌نمایند. ولی وظیفه‌گرایان می‌گویند که یک کنشگر اخلاقی وظایفی دارد که عقلاً یا شهوداً باید آن‌ها را انجام دهد و در این راه نباید به محاسبه آثار و نتایج عمل خویش در عالم خارج پردازد، یعنی برخی کارها فی نفسه درست هستند و برخی فی نفسه نادرست. دو گرایش نتیجه‌گرا و وظیفه‌گرا به این موضوع می‌پردازند که چه عملی دارای ارزش اخلاقی است، ولی اخلاق فضیلت (رویکرد سوم) به این پرسش‌ها می‌پردازد که چه چیزی به عمل ارزش اخلاقی می‌دهد؟ یا چه انسانی دارای ارزش اخلاقی است؟ در دیدگاه فضیلت‌گرایانه، درون انسان است که اهمیت دارد. در واقع دو رویکرد اول، فعل‌محور بودند؛ ولی رویکرد سوم فاعل‌محور است.^۹

افرادی که «وجدان» را راهنما یا معیار اخلاق می‌دانند، معمولاً جزء وظیفه‌گرایان به حساب می‌آیند.^{۱۰} اخلاق وظیفه‌گرا را می‌توان به دو نظریه وظیفه‌گرایی عمل‌محور و قاعده‌محور تقسیم نمود. ظاهراً بیشتر وظیفه‌گراها از نوع دوم هستند که به رویکردهای شهودگرا و عقل‌گرا تقسیم می‌شوند. مشهورترین وظیفه‌گرای قاعده‌محور عقل‌گرا، ایمانوئل کانت است.^{۱۱}

در بخش بعدی مشاهده خواهیم کرد که ظاهراً بسیاری از اعمال اخلاقی تامل مور طنین اخلاق وظیفه‌گرای کانتی را دارند.

۳- «مردی برای تمام فصول» و «اخلاق وظیفه‌گرای کانتی»

-
- ^۹ برای توضیح بیشتر درباره این سه گرایش اخلاق هنجاری، و مزایا و معایب هر یک از آن‌ها، به منابع زیر مراجعه شود:
- دانشنامه فلسفه اخلاق، پل ادوارز، ترجمه انشاءالله رحمتی، سوفیا، ۱۳۹۲، صص ۳۷ تا ۲۴۳، ۷۱ تا ۳۲۸ و ۳۹۱ تا ۴۰۸.
 - درسگفتارهایی در فلسفه اخلاق، سروش دباغ، صراط، ۱۳۸۸، صص ۱۲۵ تا ۲۰۷.
 - فلسفه اخلاق، ویلیام کی. فرانکنا، ترجمه هادی صادقی، کتاب طه، ۱۳۹۲، صص ۴۱ تا ۱۷۰.
 - نگاهی به فلسفه اخلاق در سده بیستم، استیون داروال و دیگران، ترجمه مصطفی ملکیان، دفتر پژوهش و نشر سهروردی، ۱۳۸۱، صص ۱۵۱ تا ۱۵۳.
 - مشتاقی و مهوری، مصطفی ملکیان، نگاه معاصر، ۱۳۸۵، صص ۲۵۶ تا ۲۵۸.
 - حدیث آرومندی، مصطفی ملکیان، نگاه معاصر، ۱۳۸۹، صص ۱۷۴ تا ۲۰۶.
 - آرای اخلاقی و سیاسی مک‌ایننتایر، مصطفی ملکیان، بقعه، ۱۳۷۹، صص ۱۳ تا ۲۸ و ۵۰ تا ۵۷.
 - درآمدی جدید به فلسفه اخلاق، هری جی گنسلر، ترجمه حمیده بحرینی، ویراسته مصطفی ملکیان، آسمان خیال، ۱۳۸۵، صص ۲۵۱ تا ۳۰۴.
 - پیامدگرایی، دیوید مکتوتون، ترجمه سعید عدالت‌نژاد، مجله ارغنون، ۱۶، ۱۳۷۹.
 - اشکال‌های واقعی و ادعایی نظریه سودگرایی، ریچارد برانت، ترجمه محمود فتحعلی، مجله ارغنون، ۱۶، ۱۳۷۹.
- ^{۱۰} فلسفه اخلاق، ص ۵۱.
- ^{۱۱} درسگفتارهایی در فلسفه اخلاق، صص ۱۲۹ و ۱۳۰.

کانت می‌گوید: «وجدان عبارت است از آگاهی‌ای که فی نفسه تکلیف است»^{۱۲}. او وجدان را یک واقعیت انکارناپذیر می‌داند و می‌گوید هر انسانی به عنوان یک موجود اخلاقی در درون خود چنین چیزی را دارد، و آن را به معنای مکلف بودن به شناخت تکالیف می‌داند^{۱۳}، او بر قداست وجدان فردی تأکید دارد^{۱۴} و می‌گوید انسان منصف «خود را در محکمه وجدانش محاکمه می‌کند»^{۱۵}.

حال به سراغ تامس مور برویم تا مشخص شود او در این مورد چه نظری دارد^{۱۶}. در صحنه بازجویی، تامس مور کسی را بهشتی می‌داند که به حکم وجدانش عمل کرده است^{۱۷}، و در صحنه‌ای دیگر، زمانی که به زندان می‌افتد، راوی می‌گوید که مور نمی‌تواند پا روی وجدانش بگذارد (این جمله در نمایشنامه نیست). همچنین، در جلسه دادگاه، مور می‌گوید «موظف است که بیش از هر چیز دیگری به وجدان خویش وفادار بماند»^{۱۸}... و «احترام به روح خویش ضرورتی تام و تمام است... و روح هر انسان خودِ خویش است»^{۱۹} (این بخشِ اخیر از اجرا حذف شده است). در بخش دیگری از نمایش نیز، بعد از دیدار با کرامول، دوستِ مور (نورفوک) از او می‌خواهد کوتاه بیاید، ولی او می‌گوید به خاطر «خود من» کوتاه نمی‌آیم^{۲۰}. همچنین در جلسه دادگاه، مور در ابتدای دفاعیاتش می‌گوید که تمام سعی‌اش را کرده است که روحش آلوده نشود^{۲۱} (این قسمت از اجرا حذف شده است). ظاهراً بازیگر نقشِ تامس مور این نمایش (رضا کیانیان) نیز چنین دیدگاهی نسبت به نقش مذکور دارد، او می‌گوید: «اما حالا که باز متن را می‌خوانم و با عقلانیت نگاه می‌کنم، او اصلاً علیه هیچ ظلمی و هیچ پادشاهی قیام نکرده است. فقط دارد از وجدان خود و خودِ خودش پاسداری می‌کند»^{۲۲}. این تأکید بر وجدان و محاکمه‌ی خویش در محکمه وجدان، بارها در این نمایش تکرار می‌شود^{۲۳}.

و اما درباره نیک‌خواهی و نیکوکاری، کانت معتقد است که «نیکوکاری نسبت به دیگران، تا آنجا که در توان ماست، یک تکلیف است، خواه دیگران را دوست داشته باشیم یا نه؛ و حتی هنگامی که این ملاحظه غم‌انگیز را در نظر آوریم که نوع انسان متأسفانه، وقتی دقیق‌تر شناخته می‌شود، لایق این نیست که بتواند به نحوی خارق‌العاده دوست داشتنی باشد، چیزی از اهمیت این تکلیف کاسته نمی‌شود... پس خیرخواهی همیشه یک تکلیف است حتی در قبال انسان‌ستیزانی که نمی‌توانیم آن‌ها را دوست داشته باشیم،

^{۱۲} دین در محدوده عقل تنها، ایمانوئل کانت، ترجمه منوچهر صانعی دره‌بیدی، نقش و نگار، ۱۳۸۱، ص ۲۴۲.

^{۱۳} فلسفه فضیلت، ایمانوئل کانت، ترجمه منوچهر صانعی دره‌بیدی، نقش و نگار، ۱۳۹۳، صص ۵۷ و ۵۸.

^{۱۴} اخلاق در فلسفه کانت، راجر سالیوان، ترجمه عزت‌الله فولادوند، طرح نو، ۱۳۸۰، صص ۱۵۵ تا ۱۵۷.

^{۱۵} دانشنامه فلسفه اخلاق، ص ۳۱۱.

^{۱۶} جهت اطلاع بیشتر درباره نظر کانت نسبت به مفهوم وجدان مراجعه شود به:

- درس‌های فلسفه اخلاق، ایمانوئل کانت، ترجمه منوچهر صانعی دره‌بیدی، نقش و نگار، ۱۳۹۳، صص ۱۸۷ تا ۱۹۴.

^{۱۷} مردی برای تمام فصول، ص ۱۵۷.

^{۱۸} همان، ص ۱۷۸.

^{۱۹} همان، ص ۱۷۹.

^{۲۰} همان، ص ۱۴۶.

^{۲۱} همان، ص ۱۷۴.

^{۲۲} انتظار ۳۵ ساله برای یک نقش: گفتگوی خبرگزاری ایسنا با کیانیان، ۷ دی ۱۳۹۳.

^{۲۳} مردی برای تمام فصول، صص ۸۱ و ۸۳.

اما در هر حال می‌توان به آن‌ها خوبی کرد»^{۲۴}. او می‌گوید که ما باید خیرخواه همه باشیم، و البته در شرایط مساوی اخلاقاً موجه خواهد بود که به نزدیکان خویش اهمیت بیشتری دهیم و نیز در این میان چون به خودمان از همه نزدیک‌تر هستیم، اخلاقاً مجاز هستیم اول به نیازهای خود پردازیم، به بیان دیگر، تکالیف ما نسبت به خویش از تکالیف ما در برابر دیگران مهم‌تر است^{۲۵}، «در مورد خیرخواهی، من خود نزدیک‌ترین فرد به خود هستم»^{۲۶}.

برای نیک‌خواهی و نیکوکاری مور نیز مثال‌های فراوانی می‌توان آورد، مانند اینکه پس از استعفاء، مور که می‌داند دیگر وضع مالی خوبی نخواهد داشت، از همسرش می‌خواهد عذر خدمتکارها را بخواند، ولی او می‌گوید اول باید برای ایشان کار پیدا کنیم^{۲۷}. یا زمانی که از روپر عصبانیست، ولی نگران چگونگی به خانه رسیدن او هم است، و به او می‌گوید با یکی از اسب‌های او به خانه برود^{۲۸}، یا وقتی می‌بیند دوستش برای پیگیری کار او ممکن است به دردسر بیفتد با او دعوی ساختگی راه می‌اندازد^{۲۹} یا بالاتر از همه این‌ها، در هنگام اعدام، با شفقت به جلد خویش (مرد عام) می‌گوید که «دوست من، از انجام این وظیفه هراسی به دل راه مده»^{۳۰}. شایان توجه است که تامس مور نیز با وجود اینکه به نوعی خیرخواه همه است، ولی این خیرخواهی؛ برای پاسداشت از خود خویش اهمیتی مضاعف برای او پیدا می‌کند. همچنین، مشابه نظر کانت، مشاهده می‌شود حتی به انسان‌هایی که دوستشان ندارد، خوبی می‌کند.

کانت در زمان پادشاهی جبار می‌زیست که از نظریه‌های فریبکارانه‌ی ماکیاولی (که هدف هر وسیله‌ای را توجیح می‌کند و...)، عملاً بسیار بهره‌جسته بود، و به تمام مردم و کشور به چشم اموال شخصی خویش می‌نگریست، و نقض کرامت انسانی را ذیل چنین جامعه‌ای دیده بود. کانت ناقد رویه اخلاقی مبتنی بر کارایی یا مصلحت‌بینی شخصی چون ماکیاولی است^{۳۱}، و معتقد است که در نظام اخلاقی، انسان باید غایت‌نهایی خلقت فرض شود (و البته انسان را فقط به عنوان موجودی اخلاقی غایت خلقت می‌شناسد)^{۳۲}. اعتقاد کانت به کرامت انسانی، بر پایه نیروی فطری عقل هر انسان است و اینکه هر انسانی خود هدف‌نهایی است (و نه وسیله)^{۳۳}. بر مبنای همین تفکر است که کانت شرافت انسانی را اصل قرار داده و می‌گوید: «تکلیف ما این است که مراقب زندگی خود باشیم اما باید توجه کنیم که عالی‌ترین خیری که به ما سپرده شده و باید از آن مراقبت کنیم، زندگی فی‌نفسه نیست. اغلب تکالیفی وجود دارد که شأن آن‌ها از زندگی بالاتر است و باید زندگی را فدای آن‌ها کرد... یک انسان برخوردار از ارزش ذاتی ترجیح می‌دهد

^{۲۴} فلسفه فضیلت ص ۵۹.

^{۲۵} اخلاق در فلسفه کانت، صص ۱۲۲ و ۱۲۳.

^{۲۶} فلسفه فضیلت، ص ۱۲۱.

^{۲۷} مردی برای تمام فصول، ص ۱۲۰.

^{۲۸} همان، ص ۵۴.

^{۲۹} همان، صص ۱۴۶ و ۱۴۷.

^{۳۰} همان، ص ۱۸۸.

^{۳۱} Groundwork for the metaphysics of morals, Immanuel Kant, edited and translated by Allen W. Wood, New Haven: Yale University Press, 2002, pp.9-13.

^{۳۲} نقد قوه حکم، ایمانوئل کانت، ترجمه عبدالکریم رشیدیان، نشر نی، ۱۳۸۳، صص ۴۲۲ تا ۴۲۷.

^{۳۳} Groundwork for the metaphysics of morals, p. 56.

زندگی خود را فدا کند و آلوده به بدنامی نشود... پس بالاترین تکلیف انسان حفظ حیات نیست بلکه انسان اغلب باید دست از زندگی بردارد تا با شرافت زندگی کند»^{۳۴}.

متناسب با چنین فضایی است که می‌بینیم این نمایش با گفتگویی شروع می‌شود که در آن مور و ریچ درباره قیمت هر شخصی بحث می‌کنند؛ که مسلماً مور با رویکرد ریچ مخالف است، و با توجه به موضوع مذکور به او می‌گوید: «چه کسی توصیه کرده بروید نوشته‌های جناب ماکیاولی را بخوانید؟»^{۳۵}. سپس گفتگوی زیر که مشی مور را نشان می‌دهد:^{۳۶}

- مور: آقای ریچ به تازگی به کیش ماکیاولی گرویده‌اند.

- ریچ: اوه نه...!

- نورفوک: آهان، آن مرد ایتالیایی. شنیده‌ام که کتابش بسیار پلید است.

بر مبنای اصل شرافت مذکور و کرامت انسان است که در یکی از صحنه‌های پایانی نمایش، مور به دخترش می‌گوید حاضر نیست سوگند دروغ بخورد [حتی اگر جانش را هم از دست بدهد]^{۳۷}... و اندکی پس از آن می‌گوید [در این شرایط] باید انتخاب کنیم که اصلاً انسان باشیم یا نه^{۳۸}. یا در پایان دادگاه، مور که متوجه می‌شود ریچارد، با دروغ بستن به مور، دادستان کل ولز شده است به او می‌گوید: «ولز؟ واقعاً ریچارد، آدمی اگر روحش را به تمام جهان هم بفروشد باز زیان کرده است... آن وقت تو برای ولز!»^{۳۹}. به همین منظور بارها در این نمایش به شأن انسان و شرافت مور تأکید می‌شود^{۴۰}.

شاه این نمایش نیز، مشابه شاه زندگی کانت، فردی خودکامه است (و شرایط مشابه‌ای در هر دو جامعه وجود دارد)، شخصیت شاه در همان ورودش به خانه مور به خوبی تصویر می‌شود که مملکت را ملک خود می‌داند، آنجا که می‌گوید: «رودخانه من»^{۴۱}. یا خودشیفتگی (و خود را شاخص حق و باطل پنداشتن) او وقتی به مور می‌گوید سلیقه تو در موسیقی خوب است، چون مانند سلیقه من است^{۴۲} (که این سخن آخر از اجرا حذف شده است).

یکی از مبانی فلسفه اخلاق کانت این است که، ما باید فقط به گونه‌ای رفتار کنیم که همیشه بشود آن رفتار را به قانونی عام بدل کرد. در واقع، فقط چنان باش که بتواند دستور عمل همگان باشد^{۴۳}، و در این راه او ارزش عمل اخلاقی را متناسب با اثر آن

^{۳۴} درس‌های فلسفه اخلاق، صص ۲۱۹، ۲۲۰ و ۲۲۲.

^{۳۵} مردی برای تمام فصول، ص ۲۹. پس از این گفتگو، مور با توجه به صفات ریچ درباره نوع کاری که او باید انتخاب کند پیشنهاداتی می‌دهد و سخنانی می‌گوید که در اجرا حذف شده است، ولی به نظر می‌رسد این سخنان در شخصیت‌پردازی مور مهم بودند و بی‌میلی او را نسبت به قدرت نشان می‌دهند، او می‌گوید: «آدم باید جایی برود که در معرض وسوسه قرار نگیرد» (ص ۳۱)، کمی بعد از آن هم درباره موقعیت و مقام خود می‌گوید: «ریچارد، به من امر شد این مقام را بپذیرم، به من تحمیل شد» (ص ۳۳).

^{۳۶} همان، ص ۳۶.

^{۳۷} همان، ص ۱۶۴.

^{۳۸} همان، ص ۱۶۵.

^{۳۹} همان، ص ۱۸۳.

^{۴۰} برای نمونه: همان، ص ۷۹.

^{۴۱} همان، ص ۷۰.

^{۴۲} همان، ص ۸۰.

⁴³ Groundwork for the metaphysics of morals, p. 37.

نمی‌داند^{۴۴} و معتقد است که تحلیل اخلاقی را نباید بر اساس تجربه انجام داد^{۴۵}. کانت می‌گوید: «امر اخلاقی مطلقاً و قطع نظر از غایت دستور می‌دهد. تجویز و عمل‌کرد آزاد ما، صرف نظر از غایت، دارای یک خیر درونی است»^{۴۶}، و اراده آزاد را با اراده تابع قوانین اخلاقی یکی می‌داند^{۴۷}. «از نظر کانت، تصمیم وقتی اخلاقی است که نه صرفاً برای رفع تکلیف، بلکه به انگیزه وظیفه‌شناسی یا به خاطر نفس وظیفه گرفته شود»^{۴۸}. در این میان نیز شایان توجه است که کانت می‌گوید: «ما نسبت به اعمال ملزم هستیم نه نسبت به افراد»^{۴۹}.

به نظر می‌رسد، تامس مور هم به نتایج عمل خویش توجه‌ای ندارد، و برخی کارها را فی نفسه درست می‌داند و برخی را فی نفسه نادرست. در یکی از صحنه‌های پایانی نمایش مور به دخترش می‌گوید حاضر نیست سوگند دروغ بخورد [حتی اگر جانش را هم از دست بدهد]^{۵۰}، و در صحنه‌ای دیگر به همسرش می‌گوید، اگر برای نجات من در دادگاه قسم دروغ بخوری، روح در خطر می‌افتد^{۵۱}. همچنین، در آخرین دیدار مور با خانواده‌اش در شرایطی تراژیک که وقت آخرین ملاقات در زندان رو به پایان است، از خانواده‌اش می‌خواهد برای آنکه دقایقی بیشتر یکدیگر را ببینند؛ به زندانبان رشوه ندهند^{۵۲}. نیز، وقتی خانواده مور درباره کرامول او را انذار می‌دهند، او می‌گوید کرامول مصلحت‌اندیش است، و این تنها شباهتی است که به شیطان دارد^{۵۳}. این که مور به نتیجه عمل نمی‌اندیشد، در خود متن اثر بارها تذکار داده شده، مثلاً هنگامی که مور تصمیم می‌گیرد استعفا بدهد، همسرش به او می‌گوید اینکه شخصی به توانایی‌های خویش خیانت کند و به تاثیر تصمیم خود بر خانواده و کشورش نیاندیشد، عاقلانه نیست^{۵۴}، یا در گفتگوی‌اش با ولزی، او نتیجه کار مور را به او گوشزد می‌کند، ولی مور به نتیجه اهمیتی نمی‌دهد و بر وجدان خویش تأکید دارد^{۵۵}. قابل مشاهده است که مور نیز، خود را به اعمال ملزم می‌داند نه به افراد.

و اما درباره نسبت احساسات و عواطف با اخلاق‌ورزی، کانت می‌گوید: «اخلاق دارای اصل عاطفی نیست»^{۵۶}. او دخالت احساسات و عواطف را در داوری‌های اخلاقی موجه نمی‌داند^{۵۷}.

⁴⁴ ibid, pp. 17-19.

⁴⁵ ibid, pp. 22-25.

⁴⁶ درس‌های فلسفه اخلاق، ص ۲۴.

⁴⁷ Groundwork for the metaphysics of morals, pp. 63-64.

⁴⁸ فلسفه کانت، اشتفان کورنر، ترجمه عزت‌الله فولادوند، خوارزمی، ۱۳۸۹، ص ۲۷۹.

⁴⁹ درس‌های فلسفه اخلاق، ص ۴۵.

⁵⁰ مردی برای تمام فصول، ص ۱۶۴

⁵¹ همان، ص ۱۱۹

⁵² همان، ص ۱۶۷.

⁵³ همان، ص ۱۳۷. در ترجمه نمایشنامه/اجرا گفته می‌شود که «کرامول عملگراست»، ولی به نظر می‌رسد که این بخش درست ترجمه نشده است، و ترجمه‌ی درست آن این است که «کرامول مصلحت‌اندیش است».

⁵⁴ همان، ص ۱۱۲.

⁵⁵ همان، صص ۴۱ تا ۴۷.

⁵⁶ درس‌های فلسفه اخلاق، ص ۶۶.

⁵⁷ Groundwork for the metaphysics of morals, pp. 76-77.

به نظر می‌رسد، تامس مور هم در مشی اخلاقی خویش به عواطف خود چندان اجازه ظهور نمی‌دهد. و این موضوع را نیز، رضا کیانیان به خوبی در بازی خویش بازتاب داده است، او به نحوی این نقش را ارائه نموده است که علی‌رغم سرنوشت غم‌انگیز او، عواطف مخاطبان اثر را تحریک نمی‌کند.

و اما انسانی که درگاه الهی به سویش گشوده است و محبوب خداست. کانت می‌گوید: «به آرمان انسان محبوب خدا بودن (و بنابراین کمال اخلاقی را تا آنجا که برای یک موجود خاکی در بند تمایلات و نیازها ممکن است) به نحو دیگری نمی‌توان اندیشید جز در قالب معنای انسانی که نه فقط تمام تکالیف انسانی خود را به نحو احسن انجام می‌دهد و از طریق آموزش و مثال (الگو)، خیر و خوبی را در ابعاد گسترده خود تقویت می‌کند بلکه در عین حال از طریق سعی و تلاش فراگیر و با تحمل تمام درد و رنج‌ها تا دم مرگ طالب اصلاح جهان است و حتی نسبت به دشمنان خود خیرخواه است»^{۵۸}.

این‌ها ظاهراً با رویکرد اخلاقی مور هم هماهنگ است که سعی می‌نماید تمام تکالیف انسانی خویش را انجام دهد و با تحمل رنج گسترش خیر و خوبی و اصلاح، تا دم مرگ پیش رود و حتی نسبت به جلاد خویش مهربان باشد، او که در هنگام اعدام؛ به جلاد خویش (مرد عام) می‌گوید که «دوست من، از انجام این وظیفه هراسی به دل راه مده. تو مرا به نزد خداوند می‌فرستی... او دست رد به سینه کسی که چنین سرخوشانه عازم درگاه اوست نمی‌زند»^{۵۹}.

و اما در مواجهه با حکومت، کانت عصیان در برابر دولت را جایز نمی‌داند.^{۶۰}

مور نیز هیچ خیال عصیان در مقابل هنری هشتم را در سر نداشت، او نه تنها روحیه انقلابی ندارد بلکه بسیار محتاط است، برای مثال این روحیه محافظه‌کارانه را می‌توان در گفتگو با ولزی درباره ارسال پیام به رم مشاهده کرد^{۶۱} (که بخش‌هایی از آن از اجرا حذف شده)، یا در گفتگو با همسر و دخترش درباره موضوع طلاق شاه^{۶۲}. او به شاه وفادار است، و بارها بر آن تأکید می‌نماید، مثلاً در صحنه دعای خانوادگی، وقتی مور تأکید می‌کند که: «و خداوند ولی نعمت‌مان پادشاه را رحمت کند»^{۶۳}، یا زمانی که سفیر اسپانیا به مور می‌گوید برخی از مردم آماده‌اند که همراه با مور مقابل پادشاه بایستند، او قبول نمی‌کند^{۶۴}. و نه تنها این عصیان را قبول نمی‌کند، بلکه در صحنه‌ای جلوتر (پس از استعفاء) به نورفوک تذکار می‌دهد بخش‌های دردسرسازی در کشور وجود دارد که بیشتر باید مراقب آن‌ها بود^{۶۵}، البته این بخش‌ها از اجرا حذف شده است. و بالاتر از این‌ها، مور از شاه برای هم‌داستان نشدن با او امان می‌طلبد (که بخشی از آن از اجرا حذف شده است)^{۶۶}.

^{۵۸} دین در محدوده عقل تنها، ص ۱۰۱.

^{۵۹} مردی برای تمام فصول، ص ۱۸۸.

^{۶۰} کانت، راجر اسکروتین، ترجمه علی پایا، طرح نو، ۱۳۷۵، صص ۱۹۵ تا ۱۹۹.

^{۶۱} مردی برای تمام فصول، صص ۴۱ تا ۴۷.

^{۶۲} همان، صص ۵۵ تا ۵۷.

^{۶۳} همان، ص ۳۸.

^{۶۴} همان، صص ۱۱۰ و ۱۱۱.

^{۶۵} همان، ص ۱۱۶.

^{۶۶} همان، ص ۸۲.

اما درباره مواجهه با کلیسا. کانت می‌گوید: «...دلیلی ندارد قوانینی که صورت و تشکل هر نوع کلیسایی را تشکیل می‌دهند مستقیماً به عنوان قوانین موضوع الهی بپذیریم... انکار مطلق انطباق کلیسا با نظام الهی تا آنجا که برای ما قابل ملاحظه است، با دین اخلاقی کاملاً هماهنگ است»^{۶۷}. از نظر او، «انسان به جز خوش رفتاری هر اقدام دیگری را که معتقد است می‌تواند انجام دهد تا رضایت خدا را جلب کند صرفاً اغوای دینی و شبه خدمت به خداست»^{۶۸}. به نظر می‌رسد، فرد «خود آیین کانتی» اجازه نمی‌دهد دیگران او را رهبری کنند، و کانت «دیگر» را هر چیزی خارج از دایره عقل خود شخص می‌داند^{۶۹}.

درباره مورد اخیر، خواهیم دید که رویکرد مور کاملاً متفاوت با کانت است. او حمایت از پاپ و کلیسای رُم را تکلیف اساسی خویش می‌داند. بسیار قابل تأمل است که، مور می‌گوید می‌داند پاپ به حد کفایت بد است^{۷۰}، ولی باز هم به دفاع از پاپ (که او را حلقه اتصال به عیسی مسیح می‌داند) ادامه می‌دهد. و این در تضاد با «خود آیینی کانتی» است. گویی، متناسب با این رویه است که در این نمایش به او گفته می‌شود: «تامس، یعنی بایست حتماً پاپ بگوید تا یک مرد بفهمد که مرتکب گناه شده است؟»^{۷۱}.

در واقع، مور با عقایدش نسبت به کلیسا به شکلی برخورد می‌کند که گویی امکان نقد آن‌ها وجود ندارد، و شاید از این راه عقیده پرستی؛ متمایل می‌شود به بت پرستی. می‌توان گفت در عقیده پرستی فرد عقایدش را دارایی خود تعریف کرده و آن‌ها را فرازمانی و فرامکانی فرض می‌کند و می‌خواهد عالم و آدم را با آن سازگار نماید، و حاضر نیست این عقاید را در معرض نقد دیگران قرار دهد، که در واقع نوعی بت پرستی است^{۷۲}، به نظر می‌رسد باورهای مور نسبت به کلیسا اینچنین باشد. کانت نیز گونه‌ای بت پرستی را در نظام کلیسا می‌دید و ناقد آن بود^{۷۳}.

۴- نقد اخلاق و وظیفه‌گرایانه کانتی

در این بخش برخی از نقدهایی که به اخلاق و وظیفه‌گرایانه کانتی وارد شده است، به شکل خلاصه، ارائه شده است^{۷۴}. به نظر می‌رسد، جهت داوری اعمال اخلاقی تامس مور، که بخش قابل توجه‌ای از آن‌ها طنین کانتی دارد، مناسب است به موارد زیر نیز تأمل شود:

۴-۱- اخلاق و وظیفه‌گرای کانتی، برای تعارضات اخلاقی تقریباً توضیحی ندارد^{۷۵}، و کشمکش‌های اخلاقی به جای آنکه حل شوند، پاک می‌شوند. دیوید راس، ذیل اخلاق و وظیفه‌گرای قاعده‌محور شهودگرا، با تفکیک «وظایف در نظر اول» و «وظایف واقعی»، سعی نمود برای مشکل مذکور راه حلی بیابد^{۷۶}.

^{۶۷} دین در محدوده عقل تنها، ص ۱۵۲ و ۱۵۳.

^{۶۸} همان، ص ۲۲۵.

^{۶۹} اخلاق در فلسفه کانت، ص ۱۸۲.

^{۷۰} مردی برای تمام فصول، ص ۱۱۴.

^{۷۱} همان، ص ۷۸.

^{۷۲} درباره اینکه عقیده پرستی، بت پرستی است؛ مراجعه شود به: مهر ماندگار، صص ۴۶۱ تا ۴۶۴.

^{۷۳} دین در محدوده عقل تنها، ص ۲۲۵.

^{۷۴} نقدهایی را آورده‌ام که کاملاً بی‌نسبت با تامس مور این نمایشنامه نباشد.

^{۷۵} درسگفتارهایی در فلسفه اخلاق، ص ۱۶۶.

۴-۲- اخلاق وظیفه‌گرا، اخلاق نخبه‌گرایانه است، و عمل به آن برای عموم بسیار سخت و شاید غیرممکن است، و شاید توصیه‌کردنی هم نباشد. اتفاقاً این مورد به خوبی در نمایش «مردی برای تمام فصول» به تصویر کشیده شده است. در این نمایش شخصیتی تعریف شده است به نام «مرد عام» (با بازی درخشان سیامک صفری)، که هم در نقش راویست و هم در نقش‌های دیگر (مانند جلاّد و...) ظاهر می‌شود. این نمایش با سخنان «مرد عام» شروع می‌شود و در آن می‌گوید «قرن شانزدهم [قرنی که تامل مور زندگی می‌کرد] قرن مرد عام است. مثل همه قرون دیگر»^{۷۷}. یعنی اکثریت جامعه از جنس «مرد عام» هستند. در میانه اجرا نیز، راوی می‌گوید مور آدم عمیقی است و آدم عامی‌ای مثل من نمی‌تواند عمیق شود^{۷۸}. ظاهراً راوی موجه بودن مور را پذیرفته است، ولی امکان و توانایی پیروی از او را ندارد. و شایان توجه است که، در جلسه دادگاه مور، همین «مرد عام» رئیس هیات منصفه می‌شود^{۷۹} تا نسبت به مور داوری کند و در نهایت هم او در نقش جلاّد ظاهر می‌شود و مور را می‌کشد. و در همین کانتیکست (بافت) است که پس از آخرین دیدار مور با خانواده‌اش، زندانبان («مرد عام») می‌گوید: «کاری از من بر نمی‌آید؛ من آدم معمولی و ساده‌ای هستم»... و مور می‌گوید: «یا عیسی مسیح عزیز! پناه می‌برم به تو از این مردان معمولی و ساده»^{۸۰}.

در واقع، به نظر می‌رسد رویکرد وظیفه‌گرایانه نسبت به جامعه یک رویکرد نامتعارف و خلاف جریان را داراست. این موضوع در صحنه‌ای از نمایش به نیکی به تصویر کشیده شده است، یعنی در صحنه‌ای که مور می‌خواهد با قایق از محل کار و لژی به خانه برود. در آنجا سخنان قایقران^{۸۱}، به خوبی مشی مور را نشان می‌دهد (که متأسفانه در اجرا حذف شده است)، او می‌گوید: «از ریچموند تا چلسی قایق موافق جریان خود به خود راحت می‌رود، از چلسی تا ریچموند خلاف جریان است و سخت. و هر دو راه یک پنی و نیم است. هر که این مقررات را وضع می‌کند تا به حال دستش به پارو نخورده است». ظاهراً هزینه این رویکرد بالاست (و شاید توجیه ناپذیر). در همین رابطه، در صحنه‌ای دیگر، ولزی به مور می‌گوید نظام اخلاقی تو هولناک است^{۸۲}، بیا روی زمین^{۸۳}. همسر مور هم به او می‌گوید: «روی هم رفته زیادی دقیق و درستی»^{۸۴}.

برای توضیح بیشتر، می‌توان گفت تمام کارهایی که انسان‌ها انجام می‌دهند، «از سه نوع بیرون نیستند:

۱- کارهایی که انجام دادن آنها ستایش کسی را بر نمی‌انگیزد و همچنین انجام ندادن آنها نکوهش و سرزنش کسی را در پی ندارد.

۲- اعمالی که انجام دادن آنها ستایش دیگران را در پی دارد و انجام ندادن آنها هم نکوهش دیگران.

^{۷۶} درباره آرای دیوید راس مراجعه شود به:

- همان، صص ۱۶۱ تا ۱۹۰.

- عام و خاص در اخلاق، سروش دباغ، هرمس، ۱۳۸۸، صص ۱۰۷ تا ۱۳۳.

^{۷۷} مردی برای تمام فصول، صص ۲۸.

^{۷۸} همان، صص ۹۴.

^{۷۹} همان، صص ۱۷۳.

^{۸۰} همان، صص ۱۷۱ و ۱۷۲.

^{۸۱} همان، صص ۵۱.

^{۸۲} همان، صص ۴۲.

^{۸۳} همان، صص ۴۶.

^{۸۴} همان، صص ۸۳.

۳- اعمالی که اگر انجام دهیم ستایش‌مان می‌کنند ولی اگر انجام ندهیم نکوهش‌مان نمی‌کنند. قدیسان اخلاقی و قهرمانان اخلاقی از این دست اخلاقیات نامتعارف انجام می‌دهند. یعنی به اعمالی دست می‌زنند که ستایش بسیاری در پی دارد، اما اگر عمل را هم انجام نمی‌دادند مورد نکوهش قرار نمی‌گرفتند. در اعمال دسته اول نه وظیفه‌ای برای انجام دادن‌شان داریم و نه مسوولیتی برای انجام ندادن‌شان. در اعمال دسته دوم هم وظیفه داریم برای انجام دادن‌شان و هم در برابر انجام نشدن آن‌ها مسوولیت داریم. در دسته سوم اعمال، در برابر انجام دادن اعمال وظیفه داریم اما در برابر انجام ندادن‌شان مسوولیت نداریم»^{۸۵}. به نظر می‌رسد، بخشی از اخلاق وظیفه‌گرا، گونه‌ای اخلاق قهرمانان است.

۳-۴- در اخلاقی وظیفه‌گرایانه، سوژه اخلاقی یک انسان دارای گوشت و خون نیست، بلکه یک خودِ استعلایی است.^{۸۶}

۴-۴- این اخلاق بر درستی یا الزام متمرکز می‌شود و احکام اخلاقی ناظر به امور تحسین‌برانگیز و آرمانی را نادیده می‌گیرد.^{۸۷}

۴-۵- «کانت خداوند را منسوخ کرد و به عوض او انسان را خدا کرد»^{۸۸}.

۴-۶- نقدِ دیگر، «نادیده گرفتن ارتباطهای میان اخلاق و دیگر حوزه‌های زندگی مانند روان‌شناسی، مردم‌شناسی، تاریخ، هنر و فرهنگ» است، از این لحاظ برخی اخلاق فضیلت را وسیع‌المشرب‌تر دانسته‌اند.^{۸۹} در حیات باطنی انسان، غیر از احساس وظیفه، چیزهای فراوان دیگری هم هستند که ارزش اخلاقی دارند، و این چیزها ارزش خود را نه از موافقت با یک اصل اخلاقی (شرط اول کانت) می‌گیرند، و نه از منبعث از احساس وظیفه بودن (شرط دوم کانت).^{۹۰}

۴-۷- اصول وظیفه‌گرایانه بیشتر دغدغه فردی دارند، و به وضعیت مشترکی که همه افراد باید در ارتقاء آن بکوشند تقریباً بیتفاوت هستند.^{۹۱} در این رویکرد اخلاقی، توجه به «دیگری» کمرنگ است.

۴-۸- کانت توصیه می‌کند که وظایف اخلاقی را بدون در نظر گرفتن آنچه اشخاص دیگر انجام می‌دهند، عمل نماییم (توصیه‌ای که شاید قابل انجام نباشد). شاید در این رویکرد گونه‌ای توهم نسبت به آزادی اراده انسان وجود داشته باشد^{۹۲}، و خوش‌بینی نسبت به انسان (برخلاف عقیده فردی چون هابز که معتقد بود «انسان گرگ انسان است»).

۴-۹- اخلاق وظیفه‌گرای کانتی، قاعده محور است و نه فاعل محور، و به انگیزه و احساسات و عواطف کنشگر اخلاقی بیتفاوت است.^{۹۳} بر همین اساس، کانت «عواطف را به عنوان بخشی از ساختار اخلاق به رسمیت نمی‌شناسد»^{۹۴}، ولی شاید بتوان گفت

^{۸۵} مسوولیت جمعی ما نسبت به گذشته بیشتر شده است، مصطفی ملکیان، روزنامه اعتماد، ۱۰ مهر ۱۳۹۳.

^{۸۶} برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به:

- کشف دیگری همراه با لویناس، مسعود علیا، نشر نی، ۱۳۸۸، ص ۸۵.

^{۸۷} دانشنامه فلسفه اخلاق، ص ۳۹۱.

^{۸۸} سیطره‌ی خیر، آریس مرداک، ترجمه شیرین طالقانی، ویراسته مصطفی ملکیان، نشر شور، ۱۳۸۷، ص ۱۹۸.

^{۸۹} دانشنامه فلسفه اخلاق، ص ۳۹۳.

^{۹۰} حدیث آرزومندی، صص ۱۸۹ تا ۱۹۷.

^{۹۱} همان، ص ۵۶.

^{۹۲} سیطره‌ی خیر، ص ۱۳۸.

^{۹۳} حدیث آرزومندی، صص ۱۸۹ تا ۱۹۷.

«انسان‌های اخلاقاً ستوده، صرفاً کسانی نیستند که به وظایف خویش عمل می‌کنند، بلکه کسانی هستند که با انواع صحیحی از عواطف، وظیفه خویش را انجام می‌دهند»^{۹۵}.

۴-۱۰- کانت اخلاق را برای موجودات متعقل به کار می‌برد^{۹۶}، و همین امر می‌تواند راه آسیب‌رسانی به افرادی را که عرفاً ناقص العقل می‌دانیم (و موارد مشابه) باز کند.

۴-۱۱- عدم کثرت‌گرایی^{۹۷}.

۴-۱۲- در رویکرد اخلاق وظیفه‌گرای کانتی، تدوین قاعده‌های بدون استثنا^{۹۸} و معیار کلیت‌پذیری ناموجه^{۹۹} مشاهده می‌شود. بیش از اندازه کلیت، با اجزای ناسازگار و مبهم^{۱۰۰}. بیش از حد انتزاعی و پیشینی است، و «در موردهای معین نمی‌گوید چه باید بکنیم»^{۱۰۱}. علی‌رغم جالب بودن امر متعالی کانت، احتمالاً آن ابراز وجودی رمانتیک باشد^{۱۰۲}.

۴-۱۳- بیتفاوت بودن نسبت به تجربه و نتیجه عمل.

۵- نتیجه‌گیری

با توجه به مطالب چهار بخش پیشین، مشاهده گردید که «اخلاق هنجاری» (که به این موضوع می‌پردازد که چه اموری از لحاظ اخلاقی خوب و چه اموری بد هستند) به رویکردهای مختلفی تقسیم می‌شود، که وقتی از این منظر به نمایش «مردی برای تمام فصول» نگریسته شود، احتمالاً موجه خواهد بود که نتیجه بگیریم شخصیت‌پردازی تامس مور این نمایش، طنین «اخلاق وظیفه‌گرای کانتی» دارد. در بخش سوم مقاله، تشابه رویکردهای کانت و مور در مواجهه با مفاهیمی مانند وجدان، نیک‌خواهی و نیکوکاری، کرامت و غایت‌مندی انسان، اولویت حفظ شرافت بر حفظ زندگی، ارزش عمل اخلاقی، نسبت عواطف اخلاقی و داوری‌های اخلاقی، آرمان انسان محبوب خدا بودن و... بررسی شد، که تا حدود قابل توجهی نزدیکی رویکردهای مذکور را نمایان می‌کرد (و البته مواجهه کاملاً متفاوت مور و کانت نسبت به کلیسا نیز تبیین شد).

بر اساس تشابه فوق، جهت نقد رویکرد اخلاقی تامس مور این نمایش، برخی از نقدهایی که به اخلاق وظیفه‌گرایانه کانتی وارد شده است، به شکل خلاصه، ارائه گردید، مانند: اخلاق وظیفه‌گرای کانتی برای تعارضات اخلاقی تقریباً توضیحی ندارد، اخلاق وظیفه‌گرا، اخلاق نخبه‌گرایانه است، و عمل به آن برای عموم بسیار سخت و شاید غیرممکن باشد، و احتمالاً توصیه‌کردنی نیست (گونه‌ای

^{۹۴} سیطره‌ی خیر، ص ۲۰۰.

^{۹۵} دانشنامه فلسفه اخلاق، ص ۳۹۲.

^{۹۶} Groundwork for the metaphysics of morals, pp. 42-43.

^{۹۷} برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به:

- درسگفتارهایی در فلسفه اخلاق، ص ۱۶۹.

^{۹۸} فلسفه اخلاق، صص ۶۷ تا ۶۹.

^{۹۹} همان، ص ۳۰۳.

^{۱۰۰} آگزیستانسیالیسم و اخلاق، مری وارنوک، ترجمه مسعود علیا، ققنوس، ۱۳۸۵، صص ۸۲ و ۸۳.

^{۱۰۱} کانت، کارل یاسپرس، ترجمه میرعبدالحسین نقیب‌زاده، طهوری، ۱۳۷۲، ص ۱۷۴.

^{۱۰۲} سیطره‌ی خیر، صص ۱۸۸ و ۱۸۹.

اخلاق قهرمانان)، در اخلاق وظیفه‌گرایانه، سوژه اخلاقی یک انسان دارای گوشت و خون نیست، بلکه یک خود استعلایی است، این اخلاق بر درستی یا الزام متمرکز می‌شود و احکام اخلاقی ناظر به امور تحسین‌برانگیز و آرمانی را نادیده می‌گیرد، اصول وظیفه‌گرایانه بیشتر دغدغه فردی دارند، و به وضعیت مشترکی که همه افراد باید در ارتقاء آن بکوشند تقریباً بی‌تفاوت هستند. در این رویکرد اخلاقی، توجه به «دیگری» کم‌رنگ است، اخلاق وظیفه‌گرا قاعده‌محور است و نه فاعل‌محور، و به انگیزه و احساسات و عواطف کنشگر اخلاقی بی‌تفاوت است، و همچنین مواردی چون تدوین قاعده‌های بدون استثنا و معیار کلیت‌پذیری ناموجه، بی‌تفاوت بودن نسبت به تجربه و نتیجه عمل و... به نظر می‌رسد، هنگامی که به داوری اخلاقی نسبت به این نمایش می‌پردازیم باید نسبت به نقدهای فوق، پاسخ موجه‌ای داشته باشیم^{۱۰۳}.

در کل، فکر می‌کنم نمایش «مردی برای تمام فصول»، اثری زیبا و قابل تأمل است و شخصیت‌پردازی آن به شکل موفقی «اخلاق وظیفه‌گرای کانتی» را به تصویر کشیده است^{۱۰۴}، تا بدان حد که برای فهم بهتر مزایا و معایب این نظام اخلاقی، می‌توان دیدن این نمایش (یا خواندن نمایشنامه آن) را توصیه نمود.

فکر می‌کنم، در شرایطی که در بخشی از جامعه «شرافت» رو به کم‌رنگ شدن دارد، اجرای این نمایش کاری مطلوب بود. و اینکه، با توجه به رویکرد اخلاقی آن می‌توان فهمید که چرا کارگردان این اثر؛ سیمرغ‌های خویش را پس می‌فرستد.

^{۱۰۳} در این مقاله رای مختار خویش را نسبت به اخلاق هنجاری بیان نکردم. در واقع، به بیان اینکه کدام گرایش نتیجه‌گرا یا وظیفه‌گرا یا فضیلت‌گرا از نظر من موجه‌تر است، یا اینکه آیا به رویکرد ترکیبی قائل هستم یا خیر، نپرداختم، زیرا این موضوع به نوشته‌ای مجزا نیاز دارد.

^{۱۰۴} مواردی از نمایشنامه در اجرا حذف شده بود، که به نظر من به شخصیت‌پردازی اثر صدمه زده است، این موارد را در متن مقاله مشخص کرده‌ام.